

پیشگفتار

در اظهار نظرهای جالب چند تن از دولتمردان شناخته شده ایران در باره ی **روایت يك فروپاشی** (از انتشارات تاریخ شفاهی هاروارد) که دوست با محبتی برایم فرستاده بود کلا از ۳۶ عامل ذکر شده است که ۱۸ بار شخص پادشاه فقید بعنوان مسئول معرفی شده است. این ۱۸ مورد از قرار زیر است: --(دخالته شاه در امور اجرایی سه بار)، --(خودکامی شاه سه بار)، -- (بی توجهی شاه به نظام برنامه ریز دویبار)، --(استبداد شاه یکبار) --(انتقاد ناپذیری شاه یکبار) --(تناقضات رفتاری شاه یکبار) --(برنامه شاه با عایدات نفت یکبار) --(بی اعتقادی شاه به اصلاح ساختارها یکبار) --(بی اختیاری دولت ها در برابر اراده شاه یکبار) --(نحوه ی انتخاب نخست وزیر و وزیران توسط شاه یکبار) --(انقلاب سفید یکبار) --(تضعیف قانون اساسی توسط شاه یکبار). و در ۱۸ مورد دیگر شامل: (بی انظباتی مالی، هفت بار)، -- (ازدیاد در آمد نفت، سه بار)، -- (فساد دو بار) --(هویدا یکبار)، (اصلاحات ارضی یکبار) -- (ضعف تصمیم گیری یکبار) --(تضاد منافع دولت و ملت یکبار) --(ضعف مجلس یکبار) ذکر شده است که اکثر آنها بطور غیر مستقیم به شخص شاه اشاره دارد.

متأسفانه، همانطور که میبینید در لیست فوق هیچ اشاره ای به مسائل درد اور فرهنگی ایران نشده است. مثل این که نخبگان ما، در گیری با مسائل فرهنگی را که اتهام توهین به مقدسات مردمی را بدنبال دارد، بصلاح خود نمیدانند، و این با دیدگاهی که **افسردگی فرهنگی** را عامل اصلی گرفتاریهای ایران میدانند، تفاوت عمده دارد.

این باز نویسی از قسمتهای کتاب "موانع فرهنگی شکوفایی نظام اجتماعی ایران از دیدگاه تفکر سیستمی در گفتگوی با جمشید قراجه داغی به کوشش اسماعیل نوری علا" که اخیرا چاپ شده است، به تقاضای دوستانیکه برای شناخت چرهای این تفاوت اصرار داشتند، با تغییرات کوچکی تهیه شده است..

- افسردگی فرهنگی، باز شناخت درد

... نوری علا: این گفته شما که "درد اصلی ما ایرانی ها فرسودگی فرهنگیست" نیازمند يك بررسی کامل است. خواهشمندم این موضوع را تا حد امکان بشکافید و در باره ی ماهیت و چگونگی در گیری با آن هم توضیح دهید

قراجه داغی: به نظر من، ما در این مورد با دو مشکل اساسی مواجه هستیم.

مشکل اول در شناخت و قبول این واقعیت است که «تشخیص درست ماهیت يك درد و چگونگی وچرای بوجود آمدن آن، بسیار مهمتر و حیاتی تر از یافتن جواب برای مسئله ایست که به اشتباه انتخاب شده است». متأسفانه دانایان ما اکثرا به عوارض توجه دارند و ادامه ی آنها را در عدم استفاده صحیح از ابزارهای حرفه ای خود میدانند که مستقل از محیط در همه زمانها و مکانها صادق است. ما هیچ کوششی در شناخت ماهیت درد و این مهم که چرا و چگونه به اینجا رسیده ایم، نداریم و فقط بدنبال رفع عوارض هستیم ودر موارد مهمی هم عوامل خارجی را سبب شکست خود میدانیم و مسئولیتی در مقابل هیچ يك از مشکلات خود ساخته نمی پذیریم. البته گروه های مکتبی دو هیولا یعنی "شیطان بزرگ" و «امپریالیسم» را مسئول تمام گرفتاری های خود میدانند، و برای اکثریتی از مردم ما هم «قسمت» و «مشیت الهی» تعیین کننده سرنوشت شان بوده است، سرنوشتی که باید با رضایت کامل آنرا پذیرفت. بعد از انقلاب مشروطیت، و با توجه به مسائل عمده ای که حکومت های به اصطلاح «مردمی» با آن مواجه بودند، ظرفی از تقی زاده پرسیده بود:

"چرا انقلاب مشروطه به هدف های خود نرسیده است؟". تقی زاده در جواب گفته بود: "برای اینکه ما در شناخت مسئله اشتباه کردیم و آن را فقط در وجود يك فرد، یعنی محمدعلیشاه، پنداشتیم، طول نکشید که فهمیدیم در واقع عامل اصلی مسئله خود ما بوده ایم و مسئله محمد علیشاه هم جدا از مسئله ما نبوده است».

این جواب تقی زاده با برخورد ما با چهار پادشاه اخر قاجار، دو پادشاه پهلوی و شش رئیس جمهور حکومت اسلامی مطابقت دارد و بسیاری از ما «حاکمان وقت» را مسئول همه ی گرفتاریها ایران میدانیم، چون خودمان فقط "مامور و معذور" بوده ایم، و هنوز این واقعیت را نپذیرفته ایم که هیچ پادشاه، هیچ رئیس جمهور، و حتی والی فقیه، بدون استفاده از ماموران معذور و برخوردار از يك فرهنگ امرانه که در تمام شئون زندگی ما از خانواده گرفته تا دیگر سطوح اجتماعی حضور دارد، نمی توانسته است دیکتاتور شود. عجیب است که در تمام این سالها از خود نپرسیده ایم که پس چرا با کنار رفتن این ۲۱ تن از حاکمان مسئول، هیچ تفاوتی در مشکلات ما حاصل نشده است؟ مگر نه اینکه آخرین پادشاه مریض ما هم در واکنش به فریادهای «شاه باید برود» با اصرار خود، و بدون هیچ مقاومتی «عطایمان» را به «لقایمان» بخشید و رفت، ولی در این چهل دوسال نه تنها هیچ يك از مسائلی که به او نسبت داده ایم از بین نرفته است بلکه شدید تر هم شده است، و ما مانده ایم «ولایت مطلقه فقیه» که با جدیت تمام به از بین بردن اصلاحات پهلویها همچون: رفع حجاب، حقوق زنان، رفاه عمومی، استقلال نیم بند نظام قضائی، استقلال نظام آموزشی، آموزش مجانی تا سطح دانشگاهی، اصلاحات ارضی، سهم شدن کارگران در سود کارخانه ها، حق رای بانوان، مقبولیت جهانی و سکولاریسم هر چند نیم بند که دست ملایان را از زندگی خصوصی مردم ایران کوتاه کرده بود، همت گذاشته و فقر و انزوا را برای مردمی که به فقر خود متفخرند به ارمغان آورده است.

مشکل دوم: تسلط ارباب فرهنگی در رفتار ماست، بزرگترین مانع شکوفایی «جوامع بسته و مکتبی» این واقعیت است که در این جوامع شك کردن به مقدسات مردمی گناهی نابخشودنی است که می تواند مجازات مرگ داشته باشد. این «ارباب فرهنگی» مؤثرترین اسلحه ای است که در طول تاریخ نیروهای مکتبی سیاسی و مذهبی برای حفظ منافع خود و دفع دگراندیشان بکار گرفته اند و بهترین متفکران ما، بارها به بهانه «توهین به مقدسات مردمی»، یا «غرب زدگی» و «نوکری حکومت های بیگانه» تکبیر و بنحوی حذف شده اند. در این شرایط، باز آفرینی و سالم سازی فرهنگی یکی از مهمترین چالش نظام های اجتماعی ماست که نیازمند به چالش گرفتن باورها و تلاش برای پاکسازی آموخته های مردود قبلی و شناخت آموخته های نو و آفریدن تمایلات جدید است. این يك روند یادگیری عاطفی و جمعی است که با آموزش آکادمیک تفاوت بنیانی دارد. متأسفانه در گیری با این باورها و ارزش های فرهنگی و مکتبی که جامعه ما را به افسردگی کشانده است بقدری درد آور است که کمتر حاکمی حاضر است که ریسک درگیری با آنرا بپذیرد. و کسانیکه این راه انتخاب میکنند به تنهایی خود واقف اند

نوری علا: این اصطلاح «ارباب فرهنگی» به نظر من خیلی گویا است.

قراجه داغی: بله، من فکر می‌کنم که برای رهائی از دور باطل عقب ماندگی ابتدا باید از شر «ارباب فرهنگی» آزاد شد. این کار برای شکوفایی يك نظام اجتماعی بقدری حیاتی است که پرداخت هر گونه هزینه ای را مجاز می‌سازد. زیرا که پیشرفت جوامع انسانی در همه زمان ها مدیون وقایع یا رهیروانی است که توانسته اند مقدس ترین اصول قبول شده مردمی را مورد سوال قرار داده و فرهنگ مردمی را با واقعیت های زمان آشتی دهند. تجربه رضا شاهی در ایران تاکید پست بر این ادعا.

نوری علا: من در این مورد کاملاً با شما هم عقیده ام اما لازم می‌دانم که این نکات بیشتر شکافته شوند.

قراجه داغی: از مهمترین عواملی که چگونگی ارباب فرهنگی را در يك اجتماع تعیین می‌کنند کیفیت نظام های ارزشی، و چگونگی تسلط مکاتب عقیدتی و ایمانی در ساختار فرهنگی یک جامعه است.

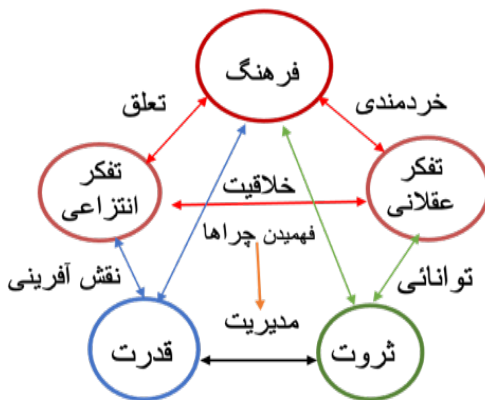
نوری علا: و در مورد مکاتب عقیدتی و ایمانی این تسلط فرهنگی چگونه عمل می‌کند؟

قراجه داغی: مکاتبی که ادعای علمی یا الهی دارند، با این تصور که به حقیقت مطلق دست یافته اند، «فضیلت شك کردن» نسبت به باورها و عقاید مسلط خود را بشدت نفی می‌کنند و منحرفین را دشمن شمرده و به هر قیمتی حذف می‌کنند. این مکاتب، بدون استثنا، دشمن تفکر آزاد، نوآوری و خلاقیت فردی و حقوق اجتماعی هستند و آگاهانه باعث عقب ماندگی، مانع پیشرفت و شکوفایی يك نظام اجتماعی می‌گردند. در اینجا بد نیست که توجه شما را به این گفته ی جالب "جمشید طاهری پور"، یکی از اندیشمندان جنبش چپ ایران، جلب کنم که در مقاله بسیار خواندنی خود با عنوان «نابالغی خود خواسته» به فضیلت شك کردن اشاره دارد و می‌گوید:

-- "این فضیلت شك کردن بود که در بازخوانی و باز اندیشی کتاب "النین"، دریافتم که ضد امپریالیسم و ضد لیبرالیسم لنین و خمینی، مستقل از ادبیاتی که آنها را پوشانده است، از یک جنس و سرشت اند و هر دوی آنها علایق و منافع مردم خود را در این می‌جستند که گردونه "تاریخ جدید و مدرن" را از پیشروی باز دارند...".

نوری علا: می‌دانم که شما در فرهنگ اصیل ایران ارزش هائی را یافته اید که واقعاً غرور انگیزند. اما من می‌خواهم از گذشته های دور ببریم و به شرح حال و هوای زندگی امروزمان بپردازیم. یعنی برگردیم به چند و چون تجانس بعد فرهنگ امروز ما با چهار بعد دیگر. مشتاقانه پای صحبت شما در این مورد می‌نشینم

قراجه داغی: بسیار خوب، به نظر من، متأسفانه عدم تجانس بعد فرهنگی ما با دو بعد تفکر عقلانی (دانستن) و تفکر انتزاعی (خواستن) بقدری با دشمنخوانی آمیخته است که اثرات ان با دو بعد قدرت و ثروت تا حد غیر قابل تصویری منفی است.



من عقیده دارم که این امر در فروپاشی اجتماع ایران علی‌رغم کوششهای پانجاه ساله "بچه های رضاشاهی" نقش عمده داشته است، و امروزه، دشمنی با مدرنیته (دانستن، خواستن و خلاقیت) بجائی رسیده است که جز يك مبارزه جدی برای رسیدن به یک تحول فرهنگی راه دیگری برای نجات ایران وجود ندارد.

بررسی علل شکست انقلاب مشروطیت، نهضت ملی، انقلاب سفید و حتی انقلاب اسلامی، صرف نظر از موافقت یا مخالفت هر يك از ما با هر يك از این حرکت ها، درك این واقعیت تلخ است که درد اصلی ما يك درد فرهنگی است که درگیری با آن نه تنها شهامت بلکه تعهد و دانائی بسیار میخواهد.

نوری علا: دلم می‌خواهد جایگاه «تعهد و دانائی» را در تفکر سیستمی بدانم.

قراجه داغی: اجازه بدهید این جواب شما را با شرح کوتاهی از يك گفتگو بدهم: در یکی از هفته های قبل از انقلاب، فرصت یافتیم با یکی از معروف ترین بازرگانان موفق صنعتگر شده، که از مشتریان خوب من بود، در باره ی موفقیت استراژدی عالیخانی در تبدیل اقتصاد بازاری ایران به يك اقتصاد

صنعتی صحبت کنم. او در رابطه با بحران جاری این نصیحت پدر را که در بستر مرگ به او گفته بود برای من تکرار کرد: «پسرم، در این ملك آسایش درداشتن زن صیغه، خانه اجاره ای و حق العمل کاری است» و تأکید کرد، همانطور که میدانی من به هیچ يك از نصایح پدر گوش نکردم، و میدانم که این روزها نتوان آنرا خواهم پرداخت.

نوری علا: به نظر شما، وجه عملی و تاریخی این نصیحت پدر در فرهنگ ایران چه انعکاس داشته است؟

قراجه داغی: این سخن برای من گویای يك درد بزرگ فرهنگی بود. ذهنیت مندرج در این «نصیحت» یعنی بی‌نقشی و بی‌تفاوتی، عدم تعلق، فرار از قبول مسئولیت، یعنی همان نقش آشکاری که اکثر ما در فعالیت های اجتماعی برای خود قائلیم. این همان بستر بی‌نقشی و عدم تعلق است که ما را به «فرسودگی فرهنگی» کشانده است. همان نقشی است که «ابزار» در يك نظم مکانیکی بعهده دارد. یعنی يك جز بدون ذهن و بی‌قدرت و بی‌مسئولیت «مامور و معذور!».

در این مورد دلم میخواهد به يك واقعه ی دیگر هم اشاره کنم. من بدعوت سازمان برنامه، در جمعی از مدیران، درباره تفکر سیستم ها و شکوفائی اجتماعی صحبت می‌کردم که شهبانو بی‌خبر وارد جلسه شدند و در اولین صندلی خالی نشستند و فرمودند که سخنان خود را بدون هیچ ملاحظه ای ادامه دهم. خدمت شان عرض کردم که با اجازه می‌خواهم از این فرصت استثنائی استفاده کنم و با توجه به علاقه ای که شهبانو به مسائل فرهنگی دارند نکته مهمی را در این مورد به اطلاع برسانم و سپس ادامه دادم: قربان، از سه بنا پرسیدم چه می‌کنید؟ اولی گفت «آجر روی آجر می‌گذارم»، دومی گفت که «دارم يك دیوار می‌سازم»، ولی سومی گفت «کمک می‌کنم که يك مدرسه ساخته بشه» آثار مهمی از قیافه اولی می‌ریخت، او هیچ نقشی برای خود و هیچ ارزشی برای کاری که می‌کرد قائل نبود. بقول خودش، «آجر روی آجر می‌گذاشت». سومی اما در عالم دیگری بود او داشت مدرسه می‌ساخت. رفتار متفاوت این سه فرد، که هر سه خود را بنا می‌دانستند، گویای این واقعیت است که واحد نظام اجتماعی فرد نیست بلکه نقشی است که فرد در شرایط مختلف و در گروه های متفاوت برای خود قائل است. به همین دلیل می‌توان دید که چرا يك پدر خوب لزوماً يك رئیس خوب نیست. و يك دوست خوب می‌تواند شريك کاری بدی باشد. تجربیات و تحقیقات شخصی من، در سازمان ها و شرکت هایی که در تمام این سال ها با آنها درگیر بودم مرا به شناخت این واقعیت تلخ رسانده است که مردم ما، چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، نقش سازنده ای برای خود نمی‌بینند و اکثراً خود را مثل يك ابزار «مامور و معذور» می‌پندارند. به اینجا رسیده بودم که ناگهان یکی از شرکت کنندگان در سمینار با صدای بلند و لحنی توهین آمیز گفت: «شما به چه جرئتی بخود اجازه میدهید که در حضور شهبانو به ملت ایران توهین کنید؟» سکوت سالن را فرا گرفت اما خوشبختانه شهبانو فرمودند:

«اجازه دهید من شخصا جواب این سوال را بدهم» ادامه دادند: «این بی‌نقشی که آقای قراجه داغی به آن اشاره کرد، متأسفانه، يك واقعیت تلخ است و یکی از مهمترین محدودیت های شکوفائی اجتماعی-فرهنگی ماست، سکوت و انکار، و عدم کوشش برای شناخت این درد، و یافتن جوابی برای آن، سبب شده که بعضی کوشش هایمان برای شکوفائی اجتماعی و فرهنگی به نتیجه دلخواه مان نرسد. من مطمئن هستم که ایشان راه حلی برای این درد دارند، اگر نه، انرا مطرح نمیکردند. من مشتاق شنیدن آن هستم.» حاضرین دست زدند و من هم پنج عاملی را که مسئول ایجاد این بی‌نقشی است توضیح و نشان دادم که چگونه يك تحول در میل «خواستن و توانستن» و «بازآفرینی قدرت» (duplication of power) که با شناخت و توافق در ضوابط تصمیم گیری و دانستن چراها صورت می‌گیرد، عامل نقش آفرینی در اعضای يك نظام اجتماعی است.

نوری علا: فکر میکنم موقع آن رسیده است که به شرح کامل «فرسودگی فرهنگی» بپردازیم

قراجه داغی: شما اول به نمودار زیر توجه کنید که مجموعه ای از ناهنجاری ها را در ارتباط با هم نشان می‌دهد؛ از نظر من، کل این مجموعه ایجاد کننده پدیده پیدایشی فرسودگی فرهنگی است که حاصل همکنشی پنج «خرده فرهنگ»:

۱- فرهنگ ایلاتی، ۲- اسلام سیاسی (نظام ملاگری)، ۳- مکتب پرستی، ۴- غرب ستیزی و ۵- دیوانسالاری است



نوری علا: پیشنهاد می‌کنم که، اگر موافق باشید، با شرح مختصری از هر يك از پنج «خرده نظام فرهنگی» که بنظر شما باعث بی‌نقشی، بی‌علاقگی و گریز از مسئولیت پذیری مردم ما شده اند به پردازیم تا بصورت دقیق تری این درد اجتماعی را بشناسیم. و اگر اشکالی نمی‌بینید ابتدا از دو خرده فرهنگی که اثر عمیق تاریخی در این زمینه دارند یعنی از «فرهنگ ایلاتی» و «اسلام سیاسی» آغاز کنیم، و سپس به سه خرده فرهنگی که محصول جریانات صد سال اخیرند پردازیم.

قراجه داعی: بسیار منطقی است. من هم کاملاً با این ایده موافقم و بحث را با «فرهنگ ایلاتی» شروع می‌کنم.

میدانیم که تمام سلسله‌هایی که بعد از اسلام در کشور ما حکومت کرده‌اند، به استثنای پهلوی‌ها، توسط رؤسای عشایری بنیان‌گذاری شده‌اند که به نحوی بر رقبای دیگر خود پیروز شده‌اند. در «فرهنگ ایلاتی» رئیس ایل مالک جان و مال و هستی اعضای ایل است. این نظام ارزشی در طی یک تاریخ غم‌انگیز در تمام سطوح اجتماع ما، و مخصوصاً در واحد بنیانی آن «خانواده» حاکم بوده است، بطوریکه رئیس خانواده نیز مالک جان و مال و هستی اعضای خانواده خود شده است. این مهم وقتی با فرهنگ استبدادی اسلام سیاسی ترکیب می‌شود دیگر نمی‌توان در مورد شناخت «چرای» استیلای فرهنگ دیکتاتوری در تمام منطقه خاورمیانه شک داشت. متأسفانه، درد دیگر «فرهنگ ایلاتی»، دشمنی و اختلاف مابین اقوام رقیب است و تاریخ ما بارها شاهد مداخله فاجعه‌بار اقوام بیگانه در امور ایران بوده است.

نوری علا: لابد اشاره‌تان به حمله اعراب و جنایات چنگیزها، هولاکوها، و تیمورلنگ‌ها است؟

قراجه داعی: بله، نه تنها این تجاوزات قسمت مهمی از «حافظه تاریخی» درناکی است که روزگار ما را به وضع امروز کشانده است بلکه باعث اصلی تسلیم ما در مقابل «ظلم» شده است. مگر نه اینکه ما «ملت مظلوم پرست» پانصد سال حکومت خلفای عباسی را با رضایت و بدون مقاومت پذیرفتیم، حتی وزیرشان شدیم، برایشان صرف و نحو تدوین کردیم و سیاست نامه نوشتیم، ۳۰۰ سال با مغول مدارا کردیم! مهمتر از همه حدود ۱۵۰ سال در مهمترین دوران تحول رنسانس حکومت قاجاریه را تحمل کردیم! مگر می‌توان امور یک کشور را در این دوره تاریخی (شکوفایی رنسانس) به دست پادشاه بی‌کفایتی چون فتحعلی شاه قاجار سپرد که بیچاره فقط ۴۹ پسر داشت و بجز زن بازی و از دست دادن قسمت‌های مهمی از خاک ایران کار دیگری نکرد و ناصرالدین شاهش بتواند ۵۰ سال در نهایت بی‌ثمری و خشونت حکومت کند؟ یادمان باشد که ما در دوران حکومت صفویه و قاجاریه گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، افغانستان، تاجیکستان، یعنی بخش‌های مهم کشورمان را از دست داده‌ایم.

نوری علا: بدون آنکه بخواهم از بحث مان خارج شوم، دوست دارم به این هم اشاره کنم که در چنین شرایطی حفظ تمامیت ارضی بقیه ایران خودش یک معجزه بوده است نه یک امر ساده و بدیهی.

قراجه داعی: درست است. در تاریخ مدرن ما تجربه رضا شاهی یک نقطه عطف است در حفظ تمامیت ارضی ایران در مقابل با چالش ایل سالاری و تجزیه طلبی. مقابل و رفع خطر از چالش شیخ خزعل‌ها، سمیتقوها، قاضی محمدها، کلنل پسیان‌ها و میرزا کوچک‌خان‌ها از مهمترین دستاوردهایی است که ایران دوستان را برای همیشه مدیون رضاشاه می‌سازد.

نوری علا: من مشتاق شنیدن نظرات شما در باره «فرهنگ اسلام سیاسی» هستم

قراجه داعی: از دیدگاه من جمشید طاهری پور با این جمله حرف آخر را زده است: «فرهنگی که ما سال‌های متمادی است از آن متأثریم کلاً منشا دینی دارد و نتیجه آن هم انکار فردیت انسان است.» من هم باور دارم که امت اسلامی ما هرگز خود را مختار، توانا، دارای حق تفکر، و حق انتخاب شیوه زندگی ندانسته است. در واقع، نه تنها خود، بلکه همه دیگرانی مثل خود را نیز قبول ندارد و تنها کسانی را می‌پذیرد که «ناجی» و دارای «رسالت الهی» باشند. متأسفانه این برداشت نه تنها در رفتار رهبران مذهبی بلکه بعضی از حاکمان سیاسی-مذهبی ما هم اثر گذاشته و آنها را هم به این باور رسانده است که آدم استثنائی بوده و برای انجام خواسته‌های الهی مأموریت یافته‌اند. در واقع، فرهنگ فقهانی در قدرت نمائی و قدرت طلبی اگر بیش از فرهنگ ایلاتی نباشد کمتر از آن نیست، در این رابطه آنچه مهم است ترویج و جا افتادن فرهنگ عقل ستیز است. از نظر من عقل سرچشمه فضیلت شک کردن و نپذیرفتن هیچ فرضیه‌ای بی‌چون و چرا است. تصور کنید که نفی «فضیلت شک کردن» و دشمنی با تفکر انتزاعی چه صدمه‌ای به سطح دانائی و خلاقیت یک اجتماع می‌زند. آیا این گفته امام محمد غزالی که: «آنچه دانستن آن از تر و خشک، لازم است در کتاب مبین آمده است» عین دشمنی با تفکر عقلانی و انتزاعی (خواستن، دانستن و خلاقیت) نیست؟ آیا این به اصطلاح «علما!» نمی‌دانند این حکم که «مستضعفین همه در راه بهشت اند و مستکبرین همه در راه جهنم»، چه صدمه‌ای به اقتصاد و نظام تولید و سبک زندگی ما زنده است؟ حتماً این داستان راه می‌داند که در «جریان 15 خرداد» بود که «بیژن جزنی» را به اهمیت «شهادت» در میان امت-اسلامی آگاه کرد و نتیجه آن به تشکیل «فدائیان خلق» انجامید. البته همه میدانیم که شهادت پرستی امت مسلمان چقدر تأثیری، مثبت یا منفی، در شکل‌گیری ماهیت «نظام قدرت» و دستگاه «امنیت» در ایران داشته است نیازی به توضیح بیشتر ندارد. اندکی تفکر در باره چند نمونه دیگر از این باورها، که علمای مذهبی در ذهن مردم ما کاشته‌اند روشنگر نقش ایست که این باورها در پیدایش «فرسودگی فرهنگی» ما داشته است:

- ۱- آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی زنان و حقوق بشر، از اختراعات غرب و دشمنی با اسلام است.
- ۲- تقیه (دروغگوئی مصلحت‌آمیز) جایز است و تمام فضیلت‌های انسانی یک «امای» اسلامی بدنبال دارند.
- ۳- کسب دانش باعث شک می‌شود و شک کردن به احکام اسلامی مجازات مرگ دارد.
- ۴- خداوند، ما و این جهان فانی را برای آزمودن آفریده است و رستگاری در اطاعت مطلق، بندگی و بردگی است.
- ۵- مظلوم پرستی، شهید پروری و عزاداری، "گریه کنید مسلمون! ثوابه!" از احکام فقه‌های اسلام است.
- ۶- آفرینش از خصوصیات خاص خداوند است و انسان ناچیز حق آفریدن و خلاقیت ندارد.
- ۷- دور شدن از مبدا باعث تباهی است و هدف برگشتن به اصل است.

نوری علا: واقعاً که این «مبانی» بشدت ترسناک و ضد بشری هستند. ممنونم. تصور من اینست که دو خرده فرهنگ «ایلاتی» و «اسلام فقهاتی» دارای عمر درازی هستند. اما شما از سه خرده فرهنگ دیگر یعنی **دیوانسالاری**، **غرب ستیزی** و **مکتب پرستی** هم نام آورده اید. پیشنهاد می کنم اندکی هم به این سه بپردازید.

قراچه داغی: بسیار خوب از **دیوانسالاری** شروع میکنم. از نظر من، عوارض آشکار و غیر قابل انکار حاکم بر فرهنگ سازمانی ما حاکی از يك بحران عمیق مدیریت است. مدیریتی که بهیچوجه جوابگوی نیازهای يك جامعه نیازمند به تحول و شکوفائی نیست. متأسفانه، با پیچیدگی و آشفتگی روز افزون نظام های اجتماعی، رسیدن به این شکوفائی در قالب تفکری که بر پیشفرض تحلیلی و مدل مکانیکی نظم اجتماعی استوار باشد میسر نیست. در نتیجه، در يك سیستم دیوان سالار، کارمند همان نقشی را بر عهده دارد که يك ابزار در يك سیستم مکانیکی دارد؛ یعنی يك رباط بدون ذهن و بی قدرت و بی مسئولیت: «مامور و معذور!»

نوری علا: اگر، بعنوان نمونه، به چند تائی از اصول حاکم بر نظام دیوانسالاری که، از نظر شما، مانع تحول فرهنگی و کارائی نظام مدیریت در ایران است اشاره کنید بسیار آموزنده خواهد بود.

قراچه داغی: بسیار خوب؛ به چند تا اشاره می کنم:

۱-- در يك «نظام دیوانسالار بسته» (از آن نوع که ما داریم) **مقررات هدف است نه وسیله**. وظیفه يك بروکرات اجرای مقررات است نه انجام مأموریت سیستم. در صورتی که مقررات فقط راهنمایی برای رسیدن به هدف است. برای درک اهمیت این نکته لازم است به قسمتی از نامه که در ابتدای اشتغال در شرکت IBM جهانی از واتسون جونیور مدیرعامل دریافت کردم اشاره کنم که در آن از من خواسته بود که تحت هیچ شرایطی نباید این جمله "این مقررات IBM است" را از روسای خود بپذیرم و هرگز نباید از آن در هیچ مکالمه با مشتریان خود استفاده کنم و اضافه کرده بود که همه مقررات در IBM يك چرا دارد و اولین مسئولیت تو دانستن این چراهاست.

۲-- در يك نظام دیوانسالار، «انحراف» يك «اشتباه نابخشودنی» است که باید بهر قیمت جلوی آن را گرفت؛ حال آنکه در «نظام های باز» همه ی انحرافات لزوماً ناپسند نیستند و بعضی می توانند گویای نیاز سیستم به تغییر، تحول و نوآوری باشند.

۳-- «کنترل» در مکتب کلاسیک به معنی «مچ بگیری» است و مفهوم «بیاد دهی» و تنظیم حرکت سیستم از طریق «مکانیزم بازخورد» را ندارد. حال اگر نوآوری و خلاقیت، که بدون اشتباه امکان وقوع ندارند موجب بازخواهی و تنبیه باشد، بهترین راه رستگاری چیزی جز تقلید، عدم قبول مسئولیت، و نپذیرفتن کوچک ترین ریسک، نخواهد بود. و این امر، در يك اقتصاد گلوبال امروزی، که هر روز به نوآوری و خلاقیت بیشتری احتیاج دارد، بسیار فلج کننده است.

۴-- «توأم نبودن اختیار با مسئولیت» می تواند منجر به نوسان دائم بین تمرکز و عدم تمرکز شود. در حالیکه لزوم «همزیستی تمرکز و عدم تمرکز با هم» يك «ضرورت» است، نه يك «سلیقه»، آن هم ضرورتی که نه با تقسیم قدرت بلکه با **پاژ آفرینی قدرت** (duplication of power) در تمام سطوح، و با توافق در «ضوابط تصمیم گیری» و دانستن "چراها" اتفاق می افتد و ممکن می شود.

۵-- مأموریت (function) يك نظم سازمانی، بر خلاف يك يك نظم فیزیکی، مفرد و ثابت نیست و با تحول محیط متحول می شود. مدیریت يك نظم اجتماعی پیچیده امروزی بدون توجه به چند بعدی بودن مأموریت و ضوابط رفتاری سیستم های باز، در يك اجتماع چند ذهنی امکان پذیر نیست و، با توجه به شدت رشد و تغییرات «دیجیتال تکنولوژی»، معدل عمر نهادهایی که مطابق مدل کلاسیک ظرفیت تحول، همگامی و تجانس ندارند، بسیار کوتاه می شود. (اخیراً معدل ۱۴ سال است)

۶-- نارسائی سیستم حقوق برای تأمین حال و آینده کارکنان، پرداخت «حق لیسانس» و «حق مقام» بجای «کارائی» و «بهره وری» (یعنی استفاده از فلسفه حقوق مساوی برای حکم مساوی) باعث می شود که کارکنان کوچک ترین انگیزه ای برای اموختن، و تولید کردن نداشته باشند و الزاماً اوقات اداری خود را به فعالیت های شخصی، دلالی و رشوه گیری اختصاص دهند. این واقعیت که نظام بروکراسی بزرگترین پاداش ها را به افراد زد و بندی و فاسد می دهد یکی از گرفتاری های عمده نظام اداری امروز ایران است. این فهرست خلاصه ای است از مشکلات نظام دیوانسالاری که ادامه آن "مثنوی هفتاد من کاغذ شود."

نوری علا: همینقدرش هم گریه آور است. حال مشتاق شنیدن سخنان شما در مورد بحث «غرب ستیزی» هستم.

قراچه داغی: بسیار خوب، به نظر من، ائتلاف نانووشته ی دو نهضت موسوم به «سوسیالیسم علمی»، و جنبش «احیاگری اسلام سیاسی»، که هر يك به دلایلی کاملاً متفاوت، در عکس العمل به اثراتی که رنسانس، و پیشرفت تکنولوژی در شیوه زندگی غرب ایجاد کرده بود بوجود آمدند عامل اصلی دشمنخوئی با غرب شده است که با هیچ منطقی قابل توجیه نیست. ائتلاف نامیمون و شاید ناخود آگاه سوسیالیسم با اسلام سیاسی در مقابله با يك دشمن مشترك (تکنولوژی غربی) در سال های اخیر، با بازخوردهای فراینده، به يك پدیده فلج کننده ضد غرب تبدیل شده است

نوری علا: یعنی شما این دو جریان ظاهراً متفاوت را، در واکنش شان به رنسانس یکی می بینید؟

قراچه داغی: درست است. این دو جریان همزاد و انزوا طلب، که جز دشمنی با غرب تجانسی با هم ندارند، با ائتلاف با اندیشمندان پسامدرن اروپا، و طرفداران «حکمت شرقی» و «عزاداران ۲۸ مرداد»، منجر به يك «دشمنخوئی» شده است که نه تنها در حافظه فرهنگی ما ایرانیان جایگاهی نامتناسب با واقعیت های تاریخی یافته، بلکه زندگی سه نسل ما را به تباهی کشانده است و مردم ما را درگیر مبارزه ای با يك توهم کرده است که در تعصب و کینه تیزی از يك جنگ مسلکی چیزی کم ندارد و تهدیدی جدی برای توسعه و شکوفائی ایران است.

نوری علا: به نظر شما این جریان «جنبش احیاگری اسلام سیاسی» به کجا می انجامد؟

قراجه داغی: بهمان جانی که امروزه فقیهای عالیقدر خمینی و خامنه ای رسانده اند. اسلام در اصل یک مذهب سیاسی است که تمایل آشکاری به یک حکومت توتالیتر دارد. سکولاریسم، تحول فرهنگی، تکنولوژی، حقوق زنان را از اهداف شیطان بزرگ می داند و دائماً نگران «تهاجم فرهنگی» است که نه می تواند مانع گسترش آن باشد و نه قادر است اثرات منفی آن را بر رفتار امت مسلمان خود تحمل کند.

نوری علا: و، به نظر شما، نتایج این برداشت چیست؟

قراجه داغی: مقصد نهائی این طرز فکر چیزی جز انزوا و استقرار دیکتاتوری اجتناب ناپذیر «ولایت مطلق فقیه» نیست. می گویم «اجتناب ناپذیر» چون شاید حکومت کردن بر یک امت بدون هویت و محتاج قیومیت، که به فقر و قناعت و مستضعف بودن خود نیز مفتخر است، بدون اتخاذ یک روش امرانه امکان پذیر نباشد.

نوری علا: من هم فکر می کنم که حکومت اسلامی، با این هویتی که برای امت مسلمان خود قائل است زمینه چنان دیکتاتوری را فراهم کرده است.

قراجه داغی: راست اش را بخواهید منم نمیدانم چرا نباید از امتی که باور دارد "مستضعفین همه در راه بهشت اند و مستکبرین همه در راه جهنم" انتظاری داشت که، ناخود آگاه، نخواهد دوباره به دوران قاجار برگردد تا شانس خود را در رسیدن به بهشت موعود بخطر نیندازد و ریسک «مستکبری» را، که پهلویها مسبب آن بودند، کاهش دهد!

نوری علا: به نظر شما شعارهای آزادی خواهانه ی انقلابیون با این ایده ها تضاد ندارند؟

قراجه داغی: شوخی میکنید! من یکی نمی توانم این ادعای «انقلابیون» را که بخاطر عشق به آزادی و ایجاد یک حکومت دمکراتیک خواستار «جمهوری اسلامی» بوده باشند. نظامی که مظهر کامل یک دیکتاتوری تمامیت خواه است بپذیریم. چه کس می تواند باور کند که ائتلاف طرفداران «دیکتاتوری خلق» با طرفداران «ولایت مطلق فقیه» بخاطر دشمنی با غرب نبوده بلکه بخاطر آزادی برای ایران بوده است!

نوری علا: در این مورد من با شما موافقم. به این دو گروه همه چیز می توان نسبت داد جز مطالبه آزادی. حال اگر نظریات خودتان را در باره «مکتب پرستی» هم روشن کنید میتوانیم به مبحث چه باید کرد بپردازیم

قراجه داغی: من قبلاً توضیح داده ام که انسان برای فکر کردن در باره ی هر موضوعی نیازمند دو فعالیت ذهنی است: اول ساختن یک مدل ذهنی، و دوم بکار گرفتن آن برای شناخت و درک نسبی پدیده مورد نظر. مدل ذهنی یک نوع شبیه سازی و خلاصه برداری از پدیده هاست و، در بهترین حالت، یک برداشت شخصی و ساده شده از واقعیت های پیچیده است. یعنی، برخلاف نظر «مکتبیون» که فکر می کنند به حقیقت نهائی دست یافته اند، «حقیقت نقطه شروع یک جستجو نیست بلکه نقطه پایانی آنست، پایانی که در اصل پایانی هم ندارد». این «فضیلت شک کردن» است که می تواند انسان را برای شناخت بیشتر و بهتر پدیده ها یاری دهد. متأسفانه، اکثر مکتبیون، چه مذهبی، چه سیاسی و چه حرفه ای، به حقیقت مطلق برآمده از مکتب یا حرفه خود ایمان دارند فکر می کنند که نه تنها علت همه ی مسائل را می شناسند بلکه جواب همه ی سوالات را برای همه ی زمانها و مکان ها را هم یافته اند. از نظر آنها شکاکان و دگراندیشان و معتقدان به مکاتب دیگر، همگی مرتد هستند و باید حذف شوند. تاریخ برای آنان با توجه به منافع و هدف های مکتبی تفسیر و تحریف می شود، تهمت، افترا و ترور شخصیت مؤثرترین ابزار مکتبیان برای مبارزه با دگراندیشان است. مشکل اصلی اینجاست که مکتبیون قدرت انکار را بعد کمال رسانده اند، و حتی علی رغم تجربه صد سال اخیر، بجای اعتراف به این واقعیت آشکار که دشمنی با تکنولوژی و عدم شناخت اهمیت تفکر انتزاعی و خلاقیت مانع اصلی شکوفائی و علت عقب ماندگی آنان بوده است هنوز سرگرم جدال با اسباب بادی یعنی دو هیولای خیالی «شیطان بزرگ» و «امپریالیسم جهانخوار» هستند.

نوری علا: ما در درون انقلاب مشروطیت و اسلامی خود با هیجان بسیار، بدنبال «آزادی، استقلال، امنیت و عدالت» بوده ایم پس چرا هیچ خبری از این چهار خواسته ما نیست

قراجه داغی: برای اینکه این خواسته ها شعاری بیش نبوده است. ما مردم هنوز یک تعریف عملی مورد قبول در معانی هیچ یک از این خواسته ها و ارتباط آنها با یکدیگر و با زندگی اجتماعی خود نداریم. هنوز هم نمیدانیم که این چهار خواسته در تعریف های متعارف خود میتوانند مخالف و در تضاد با یکدیگر باشند. در تعاریف مستقل و تحلیلی، آزادی و امنیت اغلب دشمن هم تصور می شوند؟ و این برداشت که «از هر کس به اندازه قدرتش و به هر کس به اندازه احتیاجش» از عدالت جز دشمنی با آزادی فردی نیست؟ متأسفانه، هنوز هم بسیاری از «مبارزان» ما نفهمیده اند که حکومت های مکتبی (چه از نوع مذهبی و چه سیاسی) علی رغم ادعا خود دشمن آزادی و عدالت هستند. ما هرگز به این مهم فکر نکرده ایم که «حکومت اکثریت»، که قرار است تأمین کننده آزادی باشد، در یک «نظام مکتبی» می تواند باعث برپائی بدترین نوع دیکتاتوری ها شود و نه تنها آزادی اقلیت ها را محترم نشمارد بلکه به حذف آنان بپردازد، درست همان کاری که این روزها اکثریت مسلمان با اقلیت بهائی می کند. متأسفانه در تفکر تحلیلی راهی برای همخوانی این چهار خواسته وجود ندارد و فقط یک برداشت و تعریف متجانس و دیالکتیکی از همکنشی و ارتباط این چهار تمایل میتواند تضاد مابین آنان را خنثی کند و یک تعریف مکمل و متجانس از آنها بدست دهد.

نوری علا: هیچ دلم نمیاید که سخنان تلخ و تکان دهنده شما را قطع کنم. برآستی که از سر درد سخن گفتید من اجازه می خواهم که ریل قطار گفتگومان را اندکی عوض کنم و از شما درباره رنسانس و تجربه ی غربیان در ایجاد تحول فرهنگی که صورت گرفت بپرسم مثلاً بدانم که تحولات اجتماعی مهم بر اثر تغییرات فرهنگی چگونه صورت گرفت

قراجه داغی: البته بسیار بجا خواهد بود. بخصوص توجه کنید که تاریخ مدرن جهان، یعنی زمان بعد از رنسانس، تاریخ کشف تدریجی مفهوم یا واقعیتی به نام «نظام اجتماعی-فرهنگی» بوده است که دقیقاً بصورت يك «سیستم پنج بعدی و چند ذهنی» عمل می کند.

نوری علا: عالی است. خواهش می کنم با همین نگاه به تاریخ و آسیب شناسی ارتباط خودمان با رنسانس بیردازیم، نظر شما چیست؟

قراجه داغی: موافقم، نهضت روشنگری در غرب ابتدا با يك تحول بنیانی در دو بعد **تفکر عقلانی و تفکر انتزاعی** آغاز می شود و سپس همکنشی این دو با «**بعد فرهنگی**» آن را هم متحول می سازد. یعنی، در جریان رنسانس، ما اول با این سه تحول بهم پیوسته سر و کار داشتیم. و این تحولات سه بعدی سبب جهشی بی سابقه در دو بُعد دیگر یعنی «**قدرت**» و «**ثروت**» می شود که خود عامل اصلی تمایز کشور های غربی با ماست که ما را به دشمنی با تفکر عقلانی (مخالفت با دانستن و فضیلت شك کردن) و دشمنی با تفکر انتزاعی (مخالفت با میل خواستن و خلاقیت) می کشاند. همین دشمنخوانی است که تمام کوشش های اقلیت قابل ملاحظه ای از مردم ما را برای ایجاد يك جامعه مدنی به شکست کشانده است.

میدانیم که بعد از «رنسانس» است که ممالک غربی، در طی پروسه صنعتی شدن خود، با پدیده ای بنام «ماشین» آشنا می شوند و به این نتیجه می رسند که دنیا هم ماشینی است که خداوند برای انجام خواسته های خود خلق کرده است. شما این باور را در کنار باور دیگرانسان اروپائی بگذارید که باور داشت، خداوند انسان را با تصویری از خود آفریده است، وانسان هم مانند آفریننده اش دارای «**قدرت خلاقیت**» است و می تواند انواع ابزارهای مختلف را برای انجام کارهای خود بسازد. این آغاز پدیده ای بنام «**تکنولوژی**» است که ابتدا با استفاده از «مدل مکانیکی» بر پا گردید و در این راه به پیشرفت های شایانی دست یافت. این موفقیت قوائد بازی را عوض کرد و دو چالش بطور همزمان شکل گرفتند. اول آنکه يك تراکتور توانست کار پانصد کارگر را در يك روز انجام دهد و باعث بیکاری و هجوم سیل بیکاران غیر ماهر به شهرها و گرفتاری های بی شمار شد.

چالش دوم، شناخت این واقعیت بود که يك تراکتور با همه توانائی خود از ترکیب قطعاتی ساخته میشود که هر يك فقط یکی از سه حرکت ساده افقی، عمودی و دورانی را انجام میدهند. این شناخت باعث بوجود آمدن نظمی شد که میتوانست از کارگران غیرماهر کشاورزی استفاده کند. این موفقیت آغاز کشف مدل مکانیکی نظام اجتماعی و ایجاد نظم اولیه کاپیتالیسم است که سبب میشود که يك نسل بتواند در یکسال کالائی تولید کند که از مجموع تولید صد سال گذشته او بیشتر باشد. در زمانی که دسراسر دنیا در طی یک سال فقط ۵۰۰ واحد اتومبیل، آن هم توسط کارگران ماهر، ساخته می شد «کمپانی فورد» توانست، با کمک کارگران نیمه ماهر خود، روزانه ۳۰۰۰ ماشین تولید کند.

بدیهی است که رنسانس و **تکنولوژی** جدید مشکلات اجتماعی تازه ای را با خود همراه داشت. در واقع، در اروپا، بعد از موفقیت رنسانس، دو واقعه تلخ باعث وقوع مشکلاتی شد که به جنگ اول و دوم جهانی انجامید.

واقع اول، موضوع «نژادپرستی» آلمانی ها بود که ادعا کردند که کل موفقیت رنسانس ریشه در برتری نژاد آریائی دارد و این ادعا به تضاد و جنگ بین کشورهای اروپائی انجامید.

واقع دوم، به برداشت متفکران چپ (سوسیالیسم علمی) مربوط می شود. آنها **سرمایه داری و تکنولوژی برخاسته** از انرا عامل دشمنی با قشر کارگران ماهر دانسته و به مبارزه با آن برخاستند. متأسفانه هنوز هم ماموریت نظام اجتماعی را فقط تولید و توزیع کالا میپندارند و فقط کارگران را نقش آفرینان اصلی يك اجتماع می دانند، و هنوز اهمیت همکنشی نقش آفرینان دیگر مخصوصاً در دو بعد عقلانی و انتزاعی (خلاقیت) را، که شرط لازم برای شکوفائی نظام اجتماعی است، نپذیرفته اند

واقع سوم که موجب بوجود آمدن «جنبش احیای اسلام سیاسی» شد، نتیجه این برداشت بود که گسترش سکولاریسم و تکنولوژی باعث پیدایش «**شیطان بزرگ**» و تغییرات بنیادین در سبک زندگی غربیان شده است، و این دشمنی با اسلام و باورهای آنست. لذا مسلمانان باید به جهاد و مبارزه با آن برخیزند. متأسفانه، ممالک اسلامی نه تنها از ماهیت اصلی رنسانس و اهمیت نظام ارزشی که این طرز فکر در روش زندگی غرب ایجاد کرده بود بی اطلاع ماندند، بلکه هنوز پیدایش «تکنولوژی» و نیاز به تفکر را دشمنی با نحوه زندگی و دستورات اسلام بحساب میآورند. بطوری که «**مدرس**»، نماینده مجلس، در اعتراض به وجود ماشین در ایران، سوار بر خر از اصفهان به تهران میآید و قهرمان امت مسلمان ایران در مقابله با تکنولوژی غرب می گردد!

در این فضا بود که آموزش اجباری، استقلال نظام آموزشی، استقلال نظام قضائی، رفع حجاب رضاشاهی همگی مظهر «غریزدگی» خوانده شد و بستن و جایگزین کردن حمام دوش با حمام «**خزینه**» را که عامل اصلی انتقال امراض مسری که باعث مرگ يك سوم جمعیت ایران شده بود دشمنی با اسلام نامیدند. من معتقدم «**عمق فرسودگی فرهنگی**» که به آن مبتلا هستیم یکی از دلایلی بود که سبب شد کوشش های «پهلوی ها» برای شروع يك تحول فرهنگی در ایران ناکام بماند، و با تلاش دشمنخویانه و فریب کارانه گروه های شناخته شده ای که منافع خود را در خطر می دیدند، همه دستاورد های آن دوران از دست برود.

نوری علا: پس شما کوشش های دوران پهلوی را نمونه از ان چیز هائی می دانید که باید انجام میشد؟

قراجه داغی: درست فهمیدید، من نه تنها درگیری آگاهانه ی پهلویها را با چالش های فرهنگی علی رغم خطرات ان تائید میکنم بلکه رضا شاه را يك رهبراستثنائی میدانم که برای نجات ایران، با آگاهی و قبول خطرات ناشی از درگیری با مسائل فرهنگی، دست به مبارزه با فرسودگی فرهنگی و باورهای دروغین زد و با اینکار کینه توزی و دشمنخوانی بی حساب نیروهائی که خود عامل اصلی فرسودگی فرهنگ ایران بودند را بجان خرید. پهلوی دوم نیز در پانزده سال آخرحکومت خود برنامه ی تحول فرهنگی پدر را دنبال کرد ولی متأسفانه در دو سال آخر سلطنت خود در مقابله با پیشرفت بیماری سرطان دچار افسردگی شدید گردید و در تلاش یافتن راه حلی برای خروج خود از کشور و با انتصاب شریف امامی به نخست وزیری،

مرتکب بزرگترین اشتباه زندگی سیاسی خود گردید و بازی را به خمینی، "سالیوان" و سفیر دولت کارتر در ایران، و ژنرال هایزر، که برای اعلان بیطرفی ارتش به ایران آمده بود، واگذار کرد.

نوری علاء: آیا فکر نمی کنید که شرایط امروز ایران برای يك تحول فکری، یا بقول شما فرهنگی، از همیشه مناسب تر نشده است؟

قراچه داغی: البته، مسلماً علت وجودی این بزرگترین فرصت که با پرداخت سنکین ترین هزینه ها در همه ابعاد اجتماع ما بدست آمده است وجود نامیوم همین حکومت اسلامی است. من هم کاملاً با این گفته منتسب به کسروی که «ما یک حکومت اسلامی به مردم خود بدهکاریم تا واقعیت این نظام را با گوشت و پوست و استخوان خود درک کنند» موافقم. خوشبختانه جوانان ما، این روزها در عکس العمل نسبت به رفتار انقلابیون مکتبی، «ضد مکتب» شده اند، این بزرگترین شانس ایران ما است. لازمه استفاده از این فرصت اولویت دادن و توجه به نسل آینده است. قبول کنیم که آینده ایران بر دوش جوانان، مخصوصاً بانوان با شهامتی است که فرزندان همان بانوان «انقلابی» هستند که با شعار بیشرمانه ی «روسی یا توسی» مواجه شدند و تصمیم گرفتند که دختران خود را به نحوه دیگری بار آورند. خوشبختانه این دختران با شهامت مادران نسل فردای ایرانند. به هر حال، لازم است قبول کنیم که اولویت اول ما باید مبارزه با «انجماد فکری» و «فرسودگی فرهنگی» باشد. این هم در قدم اول منوط به «جدائی مذهب و مکتب از حکومت» است.

نوری علاء: خوشحالم که شما نیز سکولاریسم نو، جدائی مذهب و مکتب از حکومت، را جزء لاینفک این مبارزه می دانید. من فکر می کنم این برداشت شما از ضد مکتب شدن جوانان ما به سکولاریسم امکان می دهد که تبدیل به گفتمان اصلی ما شود. این طور نیست؟

قراچه داغی: البته ولی باید تاکید کنم که سکولاریسم، با همه اهمیتی که دارد، به تنهایی نمی تواند آن تحول فرهنگی را که نیازمند ان هستیم ممکن سازد. ما باید، علاوه بر جدائی مذهب و مکتب از حکومت، و با قبول آزادی عقیده، به مبارزه خود علیه انجماد فکری، خرافات مذهبی و دشمنخوانی مکتبی و ایلاتی ادامه دهیم و، نگران «ارزش» هائی باشیم که مانع شکوفائی فردی و اجتماعی ما بوده اند. ما دیگر نباید اجازه دهیم که هیچ مکتبی چه سیاسی و چه مذهبی، بعنوان نماینده اکثریت، با ارباب فرهنگی، عقاید مکتبی خود را به مردم ما، حتی به اقلیتی از يك نفر، تحمیل کنند. در ایران فردای ما، هر کسی باید بتواند مذهب شخصی یا عقیده سیاسی خویش را بدون وحشت از دیگران داشته باشد.

نوری علاء: شکی در آنچه می گوئید ندارم. اما خیلی از آشنایان من، که اکثراً با من و شما در مورد نیاز به يك تحول فرهنگی موافقت، عقیده دارند که درگیری با این امر هم، مثل دیگر مسائل، نیازمند به اقدامات بلند مدت است و باید به بعد از سرنگونی نظام حاکم و با پیشگامی حکومت مدرن و مدنی که روی کار می آید موکول شود. در این مورد چه فکر می کنید؟

قراچه داغی: متأسفانه درد من همان درد «چگونگی روی کار آمدن این حکومت مدرن و مدنی است» که به آن اشاره کردید. متأسفانه کمتر حاکمی که در يك انتخابات آزاد بر اساس «فرهنگ رایج روز» با رأی اکثریت مردم انتخاب شده باشد شهامت آن را خواهد داشت که با همان فرهنگ رایج در افتد. تجربه تاریخی ما در دو انقلاب مشروطه و اسلامی تأیید کننده این مهم است که "مردمی ترین حکومت برخاسته از یک فرهنگ فرسوده، چیزی جز آنچه تجربه کرده ایم به بار نخواهد آورد".

نوری علاء: یعنی شما معتقدید که شناخت و مبارزه بلند مدت با آن دسته از «ارزش هائی» که عامل اصلی فرسودگی فرهنگی هستند مانعی برای مبارزه براندازانه در این زمان محسوب نمی شود بلکه مکمل ضروری و همزمان آن است؟

قراچه داغی: کاملاً. بعقیده من، پیشگام شدن در جهت ایجاد يك تحول فرهنگی، که خود می تواند عامل مهمی در سرنگونی نظام حاکم باشد، بر همه چیز اولویت دارد. مخصوصاً، در شرایط فعلی، که چشم انداز براندازی این رژیم چندان امیدوار کننده نیست شاید بهترین راه مبارزه باشد. چون، اگر بفرض محال، ملایان از سر سیری تشریف مبارک شان را از سر ملت ایران کم کنند، ما مردم آمادگی تشکیل يك حکومت با ثبات مردمی را نداریم و احتمالاً دوباره پس از چند ماه خوشحالی کاذب، به همان وضعیت بعد از انقلاب های مشروطه و اسلامی خواهیم رسید.

متأسفانه، این برداشت که با يك انتخابات آزاد و سالم همه مسائل و گرفتاری ما بطور خود سامان به پایان میرسد محصول يك اشتباه در شناخت ماهیت رفتاری يك نظم اجتماعی است. از ادبی فقط وسیله ای برای انتخاب حکومت ها نیست و به بعد سیاسی محدود نمیشود بلکه يك پدیده ی فرهنگیست که در همگی پنج بعد نظام اجتماعی نقش اساسی دارد. انتخابات، مخصوصاً، از نوع سالم و آزاد ان، در غیاب الزامات فرهنگی برای برقراری يك جامعه ی مدنی، فقط يك بازی تمام نشدنی برای جنگ گروه ها وجدال مکاتب سیاسی است که غالباً فاقد توانائی و دانش لازم برای درگیری با تضاد و اختلافات خود میباشند و در يك جنگ بی پایان "برد و باخت" مانع ایجاد دولتهای کارآمد و با ثبات میشوند که بتواند با مشکلات پیچیده و چالش های يك جامعه درحال تحول درگیر شوند. بیاد بیاوریم که در پانزده سال اول بعد از انقلاب مشروطیت، سلامت و آزادی انتخابات، به تشکیل ۳۶ دولت بی ثبات انجامید که هیچ يك حتی شش ماه دوام نیافت که فرصت درگیری با مسائل بیشماری که مردم را به درد آورد داشته باشند، نتیجه به، ناچار، به ظهور يك حکومت امرانه منتهی شد. پانزده سال حکومت "امرانه رضاشاهی" که با خواست، حمایت و همکاری گروهی از رهبران انقلابیون مشروطیت که از ناتوانی نظم حاصل از ان به تنگ آمده بودند بوجود آمد، و به آغاز مدرنیزه شدن ایران و ایجاد يك نظام نیم بند سکولار و آغاز يك تحول فرهنگی انجامید، که انهم سرانجام با دشمنی نیروهای مخالف تحول فرهنگی و دخالت نیروهای خارجی ناتمام ماند.

بیست سال اول حکومت "پهلوی دوم" نیز که به انتخابات آزاد منکي بود، با عدم ثبات و کارآرائی ۲۱ دولت به همان سر نوشت ۱۴ سال اول مشروطیت دچار شد. بی ثباتی این دولت ها و عدم توانائی به درگیری با مسائل دردناک امروز ها، سرانجام پهلوی دوم را، که بقول مهندس بازرگان "میتوانست اولین پادشاه دمکرات ایران باشد"، به ناچار به ادامه نظام امرانه تحول فرهنگی پهلوی اول کشاند و در جواب هشدار دوستدارانیکه او را از خطرات درگیری با چالش های فرهنگی بر حذر میداشتند گفته بود: "حکومت به ملتی که با ادامه ی این وضع آینده ای ندارند افتخار نیست". متأسفانه دستاورد های او هم با انقلاب اسلامی به باد رفت. هر ج و مرج اولیه ناشی از انقلاب شکوهمند اسلامی این بار با يك عبقرت تاریخی به تولد حکومت اسلامی و استبداد ولایت مطلقه فقیه انجامید. کسی چه میداند کی؟ و چگونه؟ با يك معجزه پیش بینی نشده به سقوط حکومت اسلامی بیانجامد. در خاتمه اجازه دهید که این پرگونی از سر درد را با این گفته امیر کبیر خاتمه دهم:

دوران عقب ماندگی ما از زمانی آغاز شد که: جای اندیشیدن را تقلید، جای تلاش و کوشش را دعا، جای آرزوهای بزرگ را قناعت، جای اراده را قسمت، و جای تصمیم عقلانی را استخاره گرفت!

چه باید کرد؟

نوری علا: فکر میکنم که زمان آن رسیده است که به سوال چه باید کرد بپردازیم. با قبول این مهم که «مسئله» ی ما ایرانی ها «فرسودگی فرهنگی» است دو سوال ذهن مرا درگیر کرده است. **اول:** آیا راه حلی برای جایگزینی فرهنگ فرسوده ما موجود دارد؟ **دوم:** اگر هست قدم اول چیست و کار از کجا شروع می شود؟

قراچه داغی: اجازه دهید که جواب این دو سوال را با پاسخ به سوال آخر شما آغاز کنم و بگویم که، در واقع، قدم اولی که به دنبال آن هستید می تواند شروع همین گفتگو باشد. بهمین دلیل، جواب سوال اول شما مثبت است بلی راه حلی برای این مسئله موجود است، ولی دسترسی به آن آسان نیست. و جواب سوال دوم شما و قدم اول شروع این گفتگوست. موفقیت در شناساندن و پذیرش «واقعیت افسردگی فرهنگی» به گروه قابل توجهی از رهبران و دانایان ما میتواند مارا به بیش از ۷۵ درصد در مان برساند.

نوری علا: بسیار خوب، ولی میدانم که شما هم با من موافقتی که صحبت کردن به تنهایی ما را به مقصودی که شما دنبال آن هستید نمی رساند. آیا در این مورد به روش مشخصی باور دارید؟

قراچه داغی: حق با شماست؛ متأسفانه تحول فرهنگی تنها با نطق و خطابه و گفتگوهای متداول، و حتی آموزش کلاسیک، اتفاق نمی افتد. از دیدگاه تفکر سیستمی، این مهم نیازمند شرکت بازیگران اجتماعی و رهبران فعال مردمی در يك پروژه «طراحی دیالکتیکی» ایست که در آن "برداشت ها، خواسته ها و ارزشهای" هر یک از دیدگاه های حاکم در نظام اجتماعی ما به چالش گرفته شود. اگر يك گفتگوی ساده، می توانست در تصویر های مشترک ذهنی نفوذ کند روزگار ما به اینجا نمی کشید.

نوری علا: بسیار خوب. پس میگوئید که باید از تفکر سیستمها و «طراحی دیالکتیکی» استفاده شود. من می دانم که شما از این روش که دوست و استاد شما، راسل ایکاف، مبتکر آن بود و شما آن را در اجرای تحولات فرهنگی و ایجاد نظام های جایگزین به کمال رسانده اید و در چندین مورد با موفقیت اجرا نموده اید و چند نمونه از آنان را در کتاب تان، تحت عنوان «معدودی با شهامت» (Gutsy few) بطور کامل شرح داده اید. هر چند که علاقمندان می توانند به آن مراجعه کنند؛ اما در گفتگوی کنونی، اگر موافق باشید، لازم میدانم که مخاطبین ما با چگونگی استفاده از این روش، حتی اگر کلی و بطور خلاصه باشد، آشنا شوند

قراچه داغی: با کمال میل سعی میکنم چهار چوب کلی و چگونگی استفاده از این روش را، در راستای « باز آفرینی آینده» شرح دهم و پس از آن، برای روشن تر شدن مطلب، به سوالات شما پاسخ دهم. من در گفتگوهای قبلی مان، به این نکته اشاره کردم که: نظام های اجتماعی، یعنی نظامی با پیوند اطلاعات، نمی توانند بدون توجه به آنچه در گذشته بر آنان رفته است، و نیز بدون توجه به تصویر مشترکی که در حافظه فرهنگی آنان ذخیره شده، راه آینده خود را انتخاب کنند و مادامی که تصویر مشترک و پیشفرض های سازمان دهنده يك نظم اجتماعی بدون چالش و ثابت باقی بماند، نظام های اجتماعی در تمام سطوح خود (خانواده، گروه، سازمان، و کل نظام) با سماجت به تکرار نظمی که در عمق حافظه مشترک فرهنگی جامعه ذخیره شده ادامه می دهند. برای تغییر بنیانی در رفتار سیستم های اجتماعی، باید «تصویر مشترک» آن تغییر یابد. این مهم نیازمند يك روند «طراحی مشارکتی و دیالکتیکی» با مشارکت بازیگران اصلی يك نظام در بازسازی و طراحی مجدد آن است. مراحل سه گانه روند « باز آفرینی آینده» بقرار زیر است:

--**حرکت اول:** شناخت چگونگی آینده ایست که در صورت ادامه وضع موجود فرا خواهد رسید. این به معنی شناختن نتیجه منطقی و احتمالی عملکرد رفتار امروزی سیستم و علت بی سامانی و آشفتگی در نظم موجود است. آینده ای که در غیاب يك برنامه جدی برای تغییر همه اعضای سیستم را تهدید می کند. من بارها شاهد آن بوده ام که شناخت این تهدید، انگیزه لازم را برای مشارکت جدی در باز آفرینی نظم موجود ایجاد می کند. دینامیک سیستمهای بهترین ابزار برای شناخت وضع موجود و آینده ای که در انتظار ماست، و این بهترین روش شناخت مسئله است.

--**حرکت دوم:** طراحی يك نظام ایده آل با مشارکت بازیگران اصلی، که جوابگوی برداشت آنان از خواسته ها و نیازها مشترک باشد. این همان آفرینش «نظم ثانوی» است که تصویر مشترک را بطور غیر قابل برگشتی متحول می سازد. طراحی يك نظم یا يك آینده ایده آل با این فرض آغاز می شود که نظم موجود بطور ناگهانی از بین رفته است ولی «محیط آن» بدون هیچ تغییری در جای خود باقی مانده است. طراحان موظف هستند نسل بعدی سیستم دلخواه را که جانشین نظم فعلی خواهد شد فارق از محدودیت های موجود بنحوی بیافرینند که بتواند در همین محیط زنده بماند، از نظر مالی خودکفا باشد، و از ظهور مجدد آشفتگی و بی سامانی نظم موجود جلوگیری کند. تجربه شخصی من در اجرای ده ها پروژه مشابه نشان می دهد که امکان رسیدن به توافق بین بازیگران يك سیستم، با شرکت در طراحی دیالکتیکی نظم ایده آل، از هر روش دیگری بیشتر است؛ زیرا که در اکثر مواقع منشا اصلی اختلافات زائیده محدودیت ها و برداشت های غلطی است که افراد با توجه به شرایط خاص و مدل ذهنی خود آن را ساخته و پرداخته اند. در غیاب این محدودیت ها امکان رسیدن به يك توافق دیالکتیکی از هر مورد دیگری بیشتر است. توافق در آفرینش يك «طرح ایده آل» معرف آن است که نوری در انتهای تونل دیده می شود و در واقع، در غیاب محدودیت های نظام، راه حلی برای آشفتگی موجود وجود دارد. در نتیجه می بایست توجه را به شناخت و بر طرف کردن این محدودیت ها معطوف کرد.

--حرکت سوم: حرکت بسوی تحقق بخشیدن به این طرح دلخواه و عملی کردن آن در دنیای واقعی از طریق تقریب سازی مکرر آن است. اولین قدم در این مرحله شناخت و درک محدودیت هائی است که در شرایط موجود حذف آنان از محدوده قدرت طراحان نظم ایده آل خارج است. بکار گرفتن همین محدودیت ها به **اولین تقریب طرح ایده آل** منجر می شود. بعد از دستیابی به اولین تقریب قدم بعدی شناخت محدودیت هائی است که حذف آنها نیازمند یافتن «زمان، منابع مالی، اطلاعات» است. این محدودیت های سه گانه را «محدودیت های یونیورسال» می خوانند و حد دلخواه آنها در دسترس هیچ طرحی نیست و تقریب دوم و تنها با توجه به امکانات قابل دسترسی بوجود میاید که برنامه ریزی برای تامین بیشتر این امکانات را بدنبال خود می آورد. بالاخره آخرین کوشش معطوف درگیری و خنثی کردن برداشت هائی است که ناخودآگاه عامل ایجاد ترس و نا امنی در کسانی می شود که بطور مستقیم یا غیر مستقیم منافع خود را در هر تغییری در خطر می بینند.

نوری علا: من شنیده ام که شما این روش را با موفقیت در افریقای جنوبی بکار برده اید و قصد دارم در گفتگوهای آینده از شما در مورد آن تجربه پرسش کنم. اما اکنون علاقمندم که بدانم شما چرا از این روش در حل مسئله ایران امروز استفاده نمی کنید؟

قراجه داغی: چون هیچ روشی نمیتواند در همه ی شرایط و در همه ی زمانها و مکان ها موثر باشد. این يك واقعیت است که حاکمان جمهوری اسلامی علاقه ای به ایران و آینده آن ندارند، فقط از ایران بعنوان وسیله ای برای اهداف اسلامی خود استفاده میکنند، چپ های رادیکال نیز جز شعار، پخش اعلامیه و برقراری کنفرانس و دشمنی با طاغوتیان نقش دیگری برای خود قائل نیستند، بقیه ما هم حسب عادت منتظریم دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند.

اما پروژه ی افریقا جنوبی، با دعوت شخص جناب دکلارک (رئیس جمهور افریقای جنوبی که در دوران وزارتش در گفتگویی که در باره ی استفاده از طراحی دیالکتیکی داشتیم به استفاده از آن علاقمند شده بود) شروع شد و من توانستم با کمک یکی از مدیران کمپانی انگولول (از مشتری سابقم در مرکز تحقیقات دانشگده وار تون) یکی از دوستان جناب ماندلا (رهبر مخالفان که در آن زمان در زندان بود) او را به مشارکت در پروژه طراحی آینده دلخواه راضی کند، موفق شدم این دو انسان استثنائی را در مدت ۶ ماه با طراحی يك نظام دلخواه برای افریقای جنوبی به توافق برسانم. این شرایط کاملا استثنائی بود و با شرایط موجود ایران فرق عمده داشت. رهبران درگیر در افریقای جنوبی نه تنها مورد قبول همه طرفداران خود بودند بلکه دو انسان استثنائی، علاقمند به آینده افریقای جنوبی که فارغ از اسارت های مکتبی، و خالی از هر نوع کینه و عداوت خواسته ای جز برقراری صلح و آرامش برای افریقای جنوبی، کشوری بدون تبعیض نژادی و قومی اداره شود نداشتند، و هر دو با اشتیاق کامل در طراحی نظم ایده آل شرکت کردند.

نوری علا: شما خود می دانید که من همیشه در جستجوی یک چنین راه حل هائی بوده ام و به آن بعنوان «آینده نگری» نگاه کرده ام. ما هم آنچه را که می خواهیم به دور بریزیم می شناسیم اما آنچه که می خواهیم داشته باشیم را به درستی نمی شناسیم و نمی دانیم که نظم آینده از چه عواملی تشکیل می شود و چطور ساخته می شود. به نظر شما راه رسیدن به این دانش چیست؟

قراجه داعی: رهبران جنبش نجات ایران باید با آشنائی با طراحی دیالکتیک، بدون کینه و تعصب با هم در باره تعریف های «عملی» ارزش ها و مفاهیمی چون غربزدگی، تهاجم فرهنگی، استقلال، آزادی، امنیت، عدالت، تولید و توزیع ثروت و قدرت، حقوق زنان نقش کارگران و کارمندان در يك دهکده ی جهانی که در آن همه چیز و همه کس بهم مربوط شده اند با شرکت در يك پروژه ی طراحی دیالکتیکی به توافق برسند. این رهبران باید تضاد هائی را که مابین این تعاریف و برداشت های عملی آنان وجود دارد بشناسند، و با ترکیب تمایلات متضاد ولی مکمل به ایجاد يك نظم برد-برد بکشند و با بکار گرفتن از این توافق برد-برد یک "نظم دلخواه" را ترسیم کنند. این پروژه را می توان در هر کجا که هستیم، با مشارکت ۹ نفر از رهبران علاقمند، شروع کنیم. بطور مثال اگر هم طرفدار "تولید ثروت"، یا طرفدار «توزیع ثروت» هستیم، باید رابطه تولید و توزیع و ارتباط آنها با هم و در يك بازار جهانی و اهمیت آن را برای خود و مردم خود مشخص کنیم. این ۹ نفر هر يك میتوانند با تشکیل يك گروه ۹ نفری سطح دوم و سپس گروه سطح سوم این تفاهم را با ایجاد این شبکه مشارکتی گسترش دهند.

نوری علا: و فایده عملی مطرح کردن این تعریف ها چیست؟

قراجه داغی: دوست من، پی بردن به ماهیت درونی اختلاف ها سرآغاز رفع آنها است. قبول کنیم که برای هیچ يك از تمایلات، خواسته ها یا مفاهیم فرهنگی از قبیل آزادی، امنیت، عدالت و غیره، يك تعریف مطلق وجود ندارد، و برداشت های ما از هر يك از این مفاهیم انتزاعی، شخصی یا گروهی است. و آیا تداوم برداشت های متفاوت جمع ما از این تمایلات، به يك سری تضاد های بنیادی نمی انجامد؟ آیا حل این تضادها ناممکن است، یا با بازبینی برداشت های خود می توانیم آنها را با هم متجانس و مکمل سازیم؟ این یکی از مهمترین توانائی های روش «دیالکتیک» و از الزامات «طراحی مشارکتی» در «تفکر سیستمی» است.

نوری علا: به این ترتیب آیا باید قبول کرد که دیدگاه دیالکتیک جزء تفکیک ناپذیر روش «طراحی مشارکتی» در تفکر سیستمی است؟

قراجه داغی: بله، تمدن امروزی ما به افرینش پدیده های پیدایشی متکی است در واقع محصول مکمل بودن تمایلات متضاد است نه يك جنگ برد و باخت در يك بازی «جمع-صفر» (zero sum game). برآستی چرا هدف کاپیتالیسم و سوسیالیسم حذف یکدیگر است؟ مگر تولید و توزیع مکمل آشکار هم نیستند؟ مگر نه اینکه توزیع بدون تولید به توزیع عادلانه فقر می انجامد و تولید بدون توزیع با قطبی شدن به شکست میانجامد. متأسفانه خیلی ها دیدگاه دو قطبی (dichotomy) را به دو بُعدی (dialectic) ترجیح میدهند. برای آنها لذت بردن در يك بازی برد-باخت هدف نهائیتست. متأسفانه تروریسم هم حاصل این بستر جمع صفر و این باور اشتباه است که اگر تو بیازی من میبرم، که نتیجه آن هم همیشه **باخت-باخت** است. من موردی را سراغ ندارم که يك گروه تروریست با بازاندن رقیب خود برنده شده باشد!

نوری علا: بر این اساس حس می‌کنم که می‌خواهید بگوئید که در شرایط امروز تنها کشاندن مردم به خیابان‌ها ما را به يك نظام دلخواه نمی‌رساند؟

قراچه داغی: همین‌طور است، باور کنیم که براندازی این رژیم با آمدن به خیابان صد هزار انسان معترض و پراکنده که نمی‌دانند چه می‌خواهند میسر نیست، بخصوص که این رژیم به هیچ وجه شباهتی با پهلوی دوم ندارد که به سربازان خود دستور دهد که حق تیراندازی ندارید و مردم هم بروند گل توی لوله تفنگ سربازان بگذارند! برای این رژیم حفظ حکومت بهر قیمتی واجب است و اولویت اول را دارد. دیگر گفتن اینکه من رژیم اسلامی را نمی‌خواهم، یا جمهوری یا سلطنت می‌خواهم و خواستار آزادی، امنیت و عدالت هستم کافی نیست. مگر در دنیای ما، ده‌ها نوع جمهوری و ده‌ها نوع سلطنت وجود ندارد؟ من ایرانی فریب خورده، از این پس باید به روشنی بدانم که چه می‌خواهم، چرا می‌خواهم و چه تضمین حداقلی برای رسیدن به آن دارم. البته شاید همین سخن قاطع هم فقط يك آرزوست مبنی بر اینکه مردم ما دیگر فریب حرف مفت را نخواهند خوردند. شاید بد نباشد که این بخش از گفتگو را با این جمله تمام کنم:

اگر مشارکت در طراحی دیالکتیکی يك نظام دلخواه فقط به برداشت‌های متجانس و همخوان از تمایلات متفاوت بین شرکت‌کنندگان بیانجامد، تصاویر مشترک ذهنی آنان بطور غیرقابل برگشتی متحول شده است و این خود همان تحول فرهنگیست.

پایان